

من با اچ‌آی‌وی زندگی می‌کنم و با این مشکلات روبه‌رو هستم.



زن جوانی هستم و با این مشکلات روبه‌رو هستم.

باید مهارت‌های جدید بیاموزم.

باید قدرت این را پیدا کنم که
درآمدی داشته باشم.

علیه من، تبعیض قائل
می‌شوند.

حق تصمیم‌گیری برای
استفاده از کاندوم ندارم.

با من همواره با
خسونت رفتار می‌شود.

به خدمات بهداشتی،
دسترسی ندارم.

کسی قدرتان این نیست که
مراقب اعضای خانواده‌ام هستم
که آچای‌وی دارند.

به آموزش‌های لازم،
دسترسی ندارم.

می‌ترسم مرا به زور
عقیم کنند.

دیدگاه‌ها و نظره‌ایم را نادیده
می‌گیرند.

در مورد مسأله‌های سلامت و
بهداشتم، دیگران برایم تصمیم
می‌گیرند.

نماینده‌ای ندارم.



من یک زندانی هستم و با این مشکلات روبه‌رو هستم.

داخل زندان آمیزش جنسی
محافظت نشده داریم، اما برای
هیچ‌کسی مهم نیست.

روز اولی که وارد زندان شدم،
مورد تجاوز گروهی قرار گرفتم.

۲۰ نفر از ما را هر روز در
یک سلول حبس می‌کنند.

باید از سرنگ مشترک برای
تزریق مواد استفاده کنم، چون
سرنگ در زندان ممنوع است.

این جا متادون پیدا نمی‌شود،
برای همین دوباره سراغ مواد
مخدر تزریقی رفتم.

تن فروشی کردم تا خرج بچه‌هایم
را بدهم. وقتی زندان هستم، کسی
مراقب آن‌ها نیست.

در زندان نه
کاندوم هست و نه
لوبریکانت.

خیلی مریضم، اما نمی‌شود
دکتری را ببینم.

بدون هیچ دادگاهی، ماه‌ها
حبس کشیده‌ام.

برای حفاظت خودم از
خشونت، مجبورم به آمیزش
جنسی تن بدهم.

از وقتی به زندان آمده‌ام، درمان
اچ‌آی‌وی من متوقف شده است.

نگران امنیتم هستم.

به حق و حقوق خودم آگاه
نیستم و وکیلی هم ندارم.



من یک مهاجرم و با این مشکلات روبه‌رو هستم.

زبان محل زندگی‌ام را نمی‌فهمم.

به خاطر گرایش جنسی‌ام، مجبور
به ترک کشورم شدم.

کارفرمایم، پاسپورتم را گرفت و
مجبور شدم با او رابطه جنسی
داشته باشم.

باید کل درآمدم را برای
خانواده‌ام به خانه بفرستم.

وقتی نیستم، چه کسی مراقب
خانواده‌ام است؟

حق و حقوق خودم را در
اینجا نمی‌دانم.

می‌ترسم اگر نتیجه آزمایش
اچ‌آی‌وی من مثبت بشود،
مرا از این کشور بیرون کنند.

همسایه‌هایم در این‌جا از
خارجی‌ها خوش‌شان نمی‌آید.

اچ‌آی‌وی مثبت هستم و به هیچ‌گونه
درمانی دسترسی ندارم.

به اطلاعات مرتبط با
اچ‌آی‌وی، هیچ‌گونه
دسترسی ندارم.

دور از خانواده‌ام هستم
و با کارگرهای جنسی رابطه دارم.
این‌جا کاندومی در دسترس نیست.

نمی‌توانم پزشکی پیدا کنم که
زبانم را بفهمد.



معتاد به مواد مخدر تزریقی هستیم و با این مشکلات روبه‌رو هستیم.

با من مثل یک مجرم رفتار می‌کنند
و برای همین به‌سختی به امکانات
بهداشتی دسترسی پیدا می‌کنم.

مددکاران بهداشتی به من
اعتماد ندارند، انگار فقط مواد
مخدر می‌خواهم.

وقتی جوان بودم، معتاد شدم
و حالا برای خرید مواد،
تن فروشی می‌کنم.

نمی‌شود داروی جایگزین مواد
مخدر پیدا کنم، چون فروش
آن‌ها غیر قانونی است.

نزدیک محل زندگی‌ام، مرکز
درمانی با خدمات مناسب
وجود ندارد.

پلیس بازداشت‌م می‌کند و اغلب
به زور پول یا آمیزش جنسی
می‌خواهند تا بگذارند بروم.

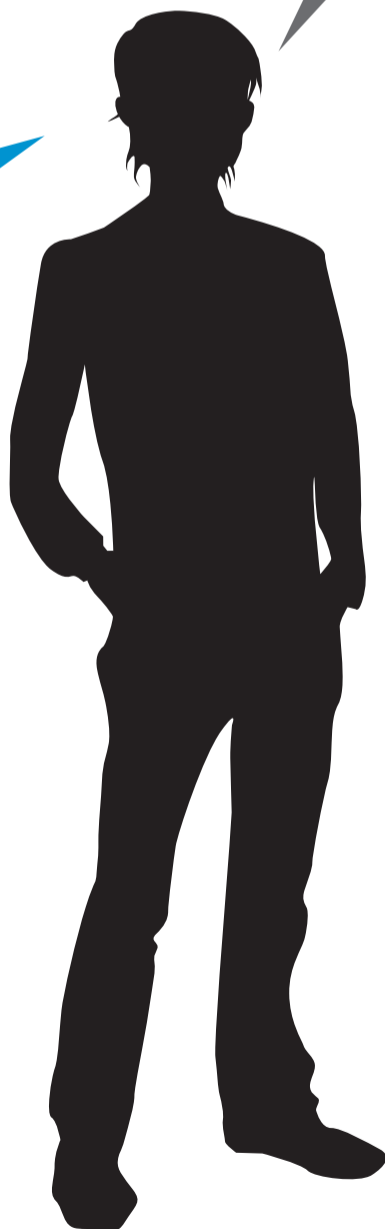
دل‌م یک شغل،
خانواده و کمی امنیت
می‌خواهد.

خانه‌ای دائمی برای
زندگی ندارم.

دل‌م می‌خواهد مواد مخدر را
رها کنم، اما نمی‌توانم جلوی
خودم را بگیرم.

بدون سرنگ و سوزن
تمیز، مجبورم از آنچه که
هست، به‌طور مشترک
استفاده کنم.

مجبور شدم آزمایش اعتیاد
بدهم و آخر سر به درمان
اجباری سپرده شدم.



کارگر جنسی هستم و با این مشکلات روبه‌رو هستم.



من یک همجنس‌گرای مرد هستم و با این مشکلات روبه‌رو هستم.

نمی‌خواهم بازداشت بشوم، برای
همین از پزشکم در مورد سلامت
جنسی‌ام چیزی نمی‌پرسم.

همسرم نمی‌داند با مردها آمیزش
جنسی دارم، برای همین هم از
کاندوم استفاده نمی‌کنیم.

دیشب چند تا از
دوست‌هایم را
بدجوری کتک زدند.

نمی‌توانم روان‌کننده‌های
(لوبریکانت) مناسب برای
استفاده از کاندوم را
پیدا کنم.

اگر خانواده‌ام بفهمند که
همجنس‌گرا هستم، مرا
از خانه بیرون می‌اندازند.

خانواده‌ام در واقع آن
دسته از دوست‌هایم
هستند که قبولم
کرده‌اند.

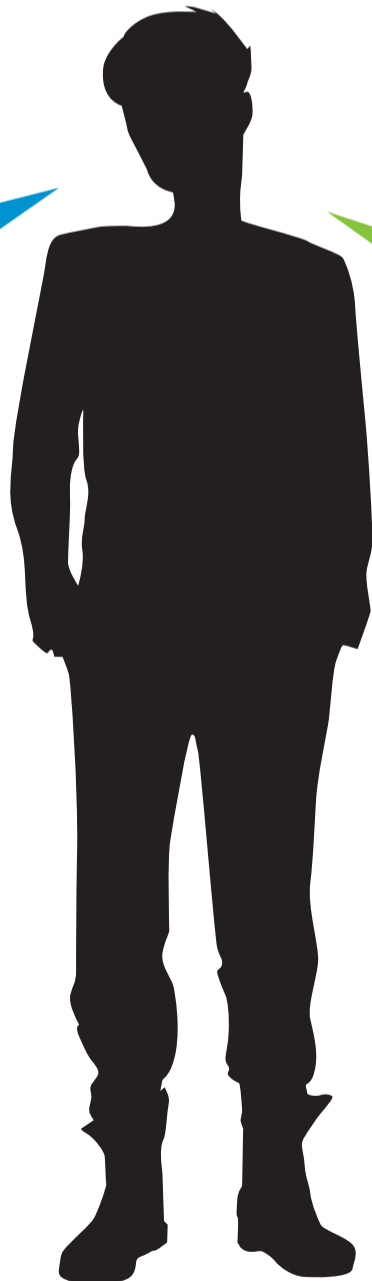
همجنس‌گرا نیستم، برای همین به
هشدارهای پزشکی در مورد روابط
جنسی در میان همجنس‌گراها
توجهی نشان نمی‌دهم.

در مدرسه مورد
زورگویی واقع شدم و
به من لقب‌های زشت
نسبت دادند.

اگر نتیجه آزمایش اچ‌آی‌وی
من مثبت باشد، جامعه
همجنس‌گرا، مرا
پس می‌زند.

به درمان اچ‌آی‌وی احتیاج
دارم، اما نمی‌خواهم بقیه
قضایم را بکنند.

رئیس و همکارانم در
محل کار همجنس‌گراها
را مسخره می‌کنند.



من یک زن تراجنسیتی هستم و با این مشکلات روبه‌رو هستم.



زنی حامله هستم و با اچ‌آی‌وی زندگی می‌کنم و با این مشکلات روبه‌رو هستم.

وقتی بچه‌ام را به درمانگاه
بردم، خدمات ارائه شده
خیلی ضعیف بود.

اگر شوهرم بداند اچ‌آی‌وی
دارم، کتکم می‌زند و رهايم
می‌کند و می‌رود.

وحشت دارم که بقیه
بچه‌هایم اچ‌آی‌وی داشته
باشند.

صف‌های درمانگاه طولانی
هستند و هیچ‌کسی اهمیتی به
بچه‌هایم نمی‌دهد، برای همین
نمی‌توانم مرتب به آنجا بروم.

کارمند بهداشتتم، اصرار
دارد بچه‌ام را سقط کنم.

فقط دلم می‌خواهد بچه‌ام
سالم متولد بشود.

وقتی به درمانگاه می‌روم، هیچ
فضای خصوصی‌ای در کار
نیست؛ حس می‌کنم آشکارا در
معرض دید همه هستم.

اگر با بچه‌ام در مورد اچ‌آی‌وی
صحبت کنم، باید در مورد
سکس هم با او صحبت کنم
و هنوز آماده چنین صحبتی
نیستم.

دور از درمانگاه زندگی
می‌کنم و تاکنون آزمایش
اچ‌آی‌وی نداده‌ام.

اگر درمانم را شروع کنم،
همسرم می‌فهمد
اچ‌آی‌وی دارم.

از این‌که بچه‌ام با اچ‌آی‌وی
متولد بشود، وحشت دارم.

دلم می‌خواست یک مشاور
خانواده برنامه‌ای به من می‌داد، اما
هیچ‌گونه مرکز خدمات و برنامه
درمانی در نزدیکی من نیست.



کودکی هستم که با اچ‌آی‌وی زندگی می‌کنم و با این مشکلات روبه‌رو هستم.

پدر و مادرم هر دو به خاطر
بیماری ایدز فوت کرده‌اند، با
مادربزرگم زندگی می‌کنم.

خیلی مریض می‌شوم،
اما مادرم پولی برای
هزینه‌های درمانگاه ندارد.

بچه‌های مدرسه با من
بازی نمی‌کنند، چون
می‌دانند اچ‌آی‌وی دارم.

می‌ترسم بمیرم، چون
خواهر کوچکترم هم مُرد.

مردم در گوش هم می‌گویند
که چیز بدی دارم، اما
نمی‌فهمم چی.

در مدرسه به ما در مورد
بدن‌هایمان یا سلامت جنسی،
درسی نمی‌دهند.

وقتی با خانواده‌ام به یک شهر
دیگر رفتیم، داروهای اچ‌آی‌وی،
دیگر به دستم نرسیدند.

دیگر مدرسه نمی‌روم، چون
همه‌اش مریض می‌شوم.

نگران مادرم هستم، چون
همیشه مریض است.



من یک آواره‌ام و با این مشکلات روبه‌رو هستم.



دچار معلولیت هستیم و با این مشکلات روبه‌رو هستیم.



سنم بیشتر از ۵۰ سال است و با این مشکلات روبه‌رو هستیم.

